

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«الشرط الثالث: عدم اشتراط تأخير تسليم أحد العوضين، لأن المتبادر من النصّ غير ذلك، فيقتصر في مخالفة الأصل على منصرف النصّ، مع أنّه في الجملة إجماعي.»

شرط سوم: عدم اشتراط تاخير أحد العوضين در متن عقد

مرحوم شيخ(ره) فرموده‌اند که: شرط سوم در خيار تأخير اين است که در عقد بيع اشتراط تأخير أحد العوضين نشده باشد، لذا اگر بايع شرط کند که تسليم مبيع را به تأخير ببندازد و يا مشتری شرط کند که تسليم ثمن را به تأخير ببندازد، با وجود شرط تأخير، خيار تأخير وجود ندارد.

دو دليل بر اين شرط سوم

مرحوم شيخ(ره) دو دليل بر اين اشتراط إقامه کرده‌اند؛ دليل اول اين است که مواردی که بايع يا مشتری تأخير تسليم را شرط می‌کند، اين موارد از منصرف روايات خارج است و متبادر از روايات جایی است که برای تسليم أحد العوضين شرط تأخير محقق نشده باشد، که در چنین مواردی روايات می‌گويد که: خيار تأخير وجود دارد.

بنابراین چون متبادر از روايات صورت عدم اشتراط است، نتیجه اين می‌شود که روايات به مورد عدم اشتراط إنصراف دارد و اگر در موردی بايع يا مشتری چنین شرطی کردند، اين از مورد روايات خارج است.

بعد فرموده: قاعده‌ی کلی اين است که در مواردی که مخالف با أصل هست، بايد بر قدر متيقن إقتصار کنیم و چون خيار از اموری است که مخالف با اصالة اللزوم است، بنابراین بر مورد متيقنش إکتفا می‌کنيم که همین موردی است که متبادر از روايات است.

دليل دوم اين است که اين شرط في الجملة إجماعي است و في الجملة هم اشاره دارد به اینکه آیا اين عدم اشتراط تأخير تسليم بايد بيش از سه روز باشد يا نه؟ مثلاً ممکن است که بعضی بگويند که: اگر کسی شرط تأخير تسليم تا یک ساعت و يا یک روز را کرد، اين مضر به خيار تأخير نباشد و آن مقداری که مضر است، جایی است که بيش از سه روز شرط تأخير تسليم شده باشد، که چنین إختلافي ممکن است که موجود باشد، اما في الجملة مرحوم شيخ(ره) فرموده: چنین شرطی إجماعي بين فقهاء است.

شرط چهارم: کلی فی الذمه نبودن مبيع

شرط چهارم این است که مبيع؛ یا عين معين خارجی باشد و یا اگر عين معين خارجی نیست، شبه عين باشد، که شبه عين مثل کلی فی المعین، اما اگر مبيع کلی فی الذمه باشد، یعنی عنوان کلی دارد، آن هم نه در یک شیء معين خارجی، بلکه در جایگاهش ذمه هست، در چنین صورتی خيار تأخير وجود ندارد.

مرحوم شيخ(ره) در ابتدا کلمات فقهاء را نقل کرده و بعد فرموده: وقتی معاهد إجماع را در خيار تأخير بررسی می‌کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که مبيع یا باید معين باشد و یا در حکم معين، اما اگر کلی فی الذمه باشد، دیگر خيار تأخير وجود ندارد.

بعد مرحوم شيخ(ره) عباراتی را از شيخ طوسی(ره) و دیگر أصحاب مطرح کرده که در تطبیق بیان می‌کنیم.

بعد فرموده: در معقد إجماع سيد مرتضى و شيخ طوسی و قاضی(قدس سرهم) این عبارت آمده که «لو باع شيئاً معيناً بئمن معين»، که مورد خيار تأخير را مبيع معين قرار داده است.

اشکال به استدلال به معقد اجماع

در این معقد إجماع همان طور که معين، صفت برای مبيع قرار گرفته، صفت برای ثمن هم قرار گرفته است، که «لو باع شيئاً معيناً بئمن معين»، پس اگر در آن طرف می‌گویید که: مبيع باید معين باشد، پس ثمن هم باید معين باشد، لذا خيار تأخير در معاملات است که ثمن هم در آن معين باشد.

نقد و بررسی این اشکال

مرحوم شيخ(ره) در اینجا سه جواب از این إشکال مطرح کرده‌اند؛ جواب اول این است که این کلمه‌ی «معین» دوم، که صفت برای ثمن قرار گرفته، این معين در مقابل کلی نیست، بلکه معين در مقابل مجهول است، یعنی «لو باع شيئاً معيناً بئمن معلوم»، که در مقابل ثمن مجهول است.

بعد شاهی آورده و فرموده‌اند: مرحوم علامه(ره) در تحریر، به تبع مرحوم شيخ طوسی(ره) در کتاب مبسوط، به جای اینکه صفت ثمن را کلمه‌ی معين قرار بدهد، کلمه‌ی معلوم قرار داده و فرموده: «لو باع شيئاً معيناً بئمن معلوم».

جواب دوم این است که فرموده: به صورت کلی این قاعده را ابداع کرده و می‌گوییم: کلمه‌ی معين در معقد هر إجماعی که باشد، به معنای شیء مشخص و معين خارجی است، اما به سبب اجماع، از این قاعده‌ی کلی در مورد ثمن خارج می‌شویم، یعنی إجماع داریم که در ثمن لازم نیست که معين در مقابل کلی باشد و معين و مشخص خارجی در ثمن اعتباری ندارد، لذا لفظ معين را در ثمن باید به معلوم معنا کنیم.

جواب سوم این است که فرموده: در اینجا موصوفها مختلف است، عبارت این است که «لو باع شيئاً معيناً بئمن معين»، درست است که صفت‌ها یکی است، اما در اولی معين صفت شیء قرار گرفته و در دومی صفت برای ثمن، لذا ادعا می‌کنیم که لفظ شیء معين ظهور در معين و مشخص خارجی دارد، که شیء معين یعنی یک مبيع معين و مشخص خارجی، اما ثمن معين ظهور در تشخص خارجی ندارد، بلکه ظهور در ثمن معلوم، در مقابل ثمن مجهول دارد.

پس نتیجه این می‌شود که از معاهدات اجتماعی این را به دست می‌آوریم که مبیع باید معین و مشخص خارجی باشد.

استدلال به لاضرر برای اثبات این شرط

بعد از اجماع دلیل دیگر خیار تأخیر قاعده‌ی لاضرر است، که شیخ (ره) فرموده: از قاعده‌ی لاضرر هم همین اشتراط را به دست می‌آوریم، که اگر بایع جنسی را به مشتری بفروشد و جنس نزد بایع باشد و مشتری پولی هم به بایع ندهد، اگر بگوییم: بعد سه روز بایع خیار ندارد و معامله لازم است، این یک حکم ضرری برای بایع است، لذا لاضرر حکم لزوم را که یک حکم ضرری است برمی‌دارد، در نتیجه بعد سه روز معامله لازم نیست.

اما این لاضرر، با این بیانی که گفتیم، فقط در موردی جریان دارد که مبیع در معامله معین و مشخص باشد، اما در جایی که مبیع کلی فی الذمه است، دیگر بایع ضرری نمی‌کند و این قانون که «تلف المبیع قبل القبض من کیس بایعه» وجود ندارد، چون تلف در صورتی است که مبیع معین خارجی باشد، اما کلی که قابل تلف شدن نیست.

با لاضرر گفتیم که: اگر این مبیع نزد بایع باشد و بگوییم: بایع حق تصرف در مبیع را ندارد و اگر هم تلف شود، بر گردن بایع است و بعد از سه روز هم خیار ندارد، این یک حکم ضرری بر بایع است، اما تمام اینها زمانی معنا دارد که مبیع معین و مشخص باشد، اما در جایی که مبیع معین نباشد، بلکه کلی باشد، دیگر قاعده‌ی لاضرر جریان ندارد.

تطبیق عبارت

«الشرط الثالث: عدم اشتراط تأخیر تسلیم أحد العوضین»، شرط سوم این است که تأخیر تسلیم یکی از عوضین شرط نشده باشد و اگر بایع بگوید: مبیع را دو روز دیگر می‌دهم و یا مشتری بگوید: ثمن را دو روز دیگر می‌دهم، در اینجا دیگر از مورد خیار تأخیر خارج است، «لأن المتبادر من النص غیر ذلك»، چون متبادر از نص غیر این مورد است، یعنی غیر موردی که شرط تأخیر تسلیم شده باشد، «فیقتصر فی مخالفة الأصل علی منصرف النص»، پس در مخالفت اصل بر منصرف نص اکتفا می‌شود، برای اینکه خیار با قاعده‌ی لزوم مخالف است، که در این مخالف با قاعده باید بر منصرف نص اکتفاء کنیم و منصرف نص همان مورد تبادر است، که در جایی است که شرط تأخیر نشده باشد.

«مع أنه فی الجملة إجماعی.»، دلیل دوم این است که این شرط سوم فی الجملة اجتماعی است، که این فی الجملة برای این است که بگویند: شرط یک یا دو ساعت مضر به خیار تأخیر نیست، بلکه بیش از اینها مضر است، یا کسی بگوید: زائد بر ثلاثة أيام مضر بر خیار تأخیر است، اما علی‌ای حال فی الجملة چنین شرطی اجتماعی است.

«الشرط الرابع: أن یكون المبیع عیناً أو شبهه»، شرط چهارم این است که مبیع عین معین خارجی و یا شبه عین باشد، که شبه عین یعنی کلی باشد، اما نه کلی در ذمه، بلکه کلی در معین، «كصاع من صبرة.»، مثل صاع از صبره، که صاع عبارت از سه یا چهار مد است و صبره یعنی مقدار گندمی که در اینجا وجود دارد، که شاید صد صاع در اینجا وجود داشته باشد، که این کلی در معین می‌شود.

«نصّ علیه الشیخ فی عبارته المتقدّمة فی نقل مضمون روایات أصحابنا.»، عبارت گذشته شیخ طوسی (ره) در نقل مضمون روایات أصحاب، نصّ بر این شرط می‌باشد، که مضمون روایات و کلمات فقهای امامیه را نقل کرده «و ظاهره کونه مفتی به عندهم»، و ظاهر این کلام شیخ طوسی (ره) این است که خیار تأخیر در نزد اصحاب در چنین موردی است، «و صرح به فی التحریر و المذهب البارع و غایة المرام»، به این شرط در تحریر، مذهب البارع و غایة المرام تصریح شده است، «و هو ظاهر

جامع المقاصد»، و این اشتراط ظاهر جامع المقاصد هم هست، که فرموده: «حيث قال: لا فرق في الثمن بين كونه عيناً أو في الذمة»، فرقی نیست در ثمن بین اینکه عین باشد و یا در ذمه، که اینکه در ثمن این را بیان کرده، معنایش این است که در مثن و مبيع بین این که معین باشد یا کلی فرق است.

«و قال في الغنية: و روى أصحابنا أن المشتري إذا لم يقبض المبيع»، ابن زهره(ره) در غنیه فرموده: أصحاب گفته اند که: اگر مشتری مبيع را قبض نکرده باشد، «و قال: «أجبتك بالثمن» و مضى»، و به بايع بگوید: بعداً پول را می آورم و یک زمانی بگذرد، «فعلى البائع الصبر عليه ثلاثاً»، بايع باید تا سه روز صبر کند، «ثم هو بالخيار بين فسخ البيع و مطالبته بالثمن.»، سپس بايع بین فسخ بيع و بین مطالبه کردن مشتری به ثمن خيار دارد.

«هذا إذا كان المبيع ممّا يصحّ بقاءه»، یعنی اینکه بايع باید سه روز صبر کند، در جایی است که بقاء مبيع امکان داشته باشد، «فإن لم يكن كذلك كالخضروات فعليه الصبر يوماً واحداً ثم هو بالخيار.»، اما اگر مبيع طوری است که بقائش تا سه روز امکان ندارد، مانند سبزیجات، باید یک روز صبر کند و سپس خيار دارد.

«ثم ذكر أن تلف المبيع قبل الثلاثة من مال المشتري و بعده من مال البائع.»، بعد فرموده: تلف مبيع قبل از سه روز از مال مشتری است و بعد از آن از مال بايع است.

«ثم قال: و يدلّ على ذلك كلّ إجماع الطائفة، انتهى.»، سپس ابن زهره(ره) فرموده: بر تمام اینها إجماع فقهاء دلالت دارد.

از دو جای عبارت ابن زهره(ره) استفاده می شود که خيار تأخير در موردی است که مبيع معین باشد؛ یکی از کلمه «لم يقبض المبيع» که مبيع را قبض نکرده باشد، که ظهور دارد در اینکه مبيع یک شیء معین است و مهمتر اینکه گفته: «المبيع ممّا يصح بقائه»، که اگر مبيع کلی باشد، در کلی این تفسیر وجود ندارد و کلی در ذمه همیشه ممکن بقاء است. پس این تفصیل که ممکن بقاء و لا ممکن مربوط به جایبست که مبيع معین خارجی باشد.

«و في معقد إجماع الانتصار و الخلاف و ما وجدته في نسخة جواهر القاضی»، اینها گفته اند که: «لو باع شيئاً معيناً بثمان معین»، اگر شیء معینی را در مقابل ثمن معین بخرد، که این معقد إجماع است، یعنی إجماع این است که در این مورد خيار تأخير است، که برای شیء که همان مبيع است صفت معین را آورده است.

بعد شيخ(ره) فرموده: «لكن في بعض نسخ الجواهر: «لو باع شيئاً غير معين»»، اما در برخی از نسخ جواهر آمده که اگر شیء غیر معینی را بفروشد، «و قد أخذ عنه في مفتاح الكرامة و غيره و نسب إلى القاضي دعوى الإجماع على غير المعين»، که مفتاح الكرامة و غیر آن از این نسخه أخذ کرده و به قاضی نسبت داده اند که ادعیا اجماع بر غیر معین را کرده است، که شيخ(ره) فرموده: «و أظنّ الغلط في تلك النسخة.»، این نسخه ای که «لو باع شيئاً غير معين» دارد غلط است و نسخه ی صحیح همان است که «لو باع شيئاً معيناً» دارد.

بعد این اشکال وارد می شود که اگر از این معقد إجماع استفاده می کنید که مبيع باید معین باشد و کلی نباشد، در همین معقد إجماع ثمن را هم متصف به معین بودن کرده، پس ثمن هم باید معین باشد و کلی نباشد.

شيخ(ره) از این اشکال مقدر سه جواب داده و فرموده: «و الظاهر أنّ المراد بـ«الثن المعين» هو المعلوم في مقابل المجهول»، اولاً مراد به ثمن معین در معقد إجماع فقهاء ثمن معلوم در مقابل مجهول است، «لأنّ تشخص الثمن غير معتبر إجماعاً»، چون مشخص بودن ثمن إجماعاً معتبر نیست، «و لذا وصف في التحرير تبعاً للمبسوط المبيع بـ«المعين» و الثمن بـ«المعلوم»، بعد

شاهد آورده بر اینکه مراد از معین معلوم است، که علامه(ره) در تحریر به تبع مبسوط مبیع را به معین توصیف کرده، اما به ثمن که رسیده، دیگر صفت معین نیاورده و آن را به معلوم توصیف کرده است.

حال اگر بخواهیم بگوییم که: معین در خلاف که وصف ثمن است، به معنای مقابل کلی است، لازمه‌اش این است که بین معقد إجماع در خلاف و بین آنچه که در مبسوط آمده تغایر باشد، که این خیلی بعید است که در دو عبارت شبیه به هم در یک بحث بگوییم که: شیخ طوسی در مبسوط یک جور فتوا داده، اما در خلاف به شکل دیگر فتوا داده است، «و من البعید اختلاف عنوان ما نسبه فی الخلاف إلی إجماع الفرقة و أخبارهم مع ما نسبه فی المبسوط إلی روایات أصحابنا»، لذا بعید است که عنوان آنچه که در خلاف آن را به إجماع و اخبار فرقه نسبت داده، با آنچه که در مبسوط به روایات أصحاب نسبت داده اختلاف داشته باشد.

«مع أنّا نقول: إنّ ظاهر «المعین» فی معاهد الإجماعات التّشخّص العینی»، این جواب دوم است که ما باشیم و کلمه‌ی معین، لفظ معین در معاهد إجماع ظهور در همان مشخص خارجی دارد، «لا مجردّ المعلوم فی مقابل المجهول و لو کان کلیّاً»، نه مجرد معلوم در مقابل مجهول، ولو اینکه این معلوم کلی باشد، که این «و لو» وصلیه است، «خرجنا عن هذا الظاهر بالنسبة إلی الثمن»، اما از این ظاهر نسبت به ثمن خارج شدیم، «لإجماع علی عدم اعتبار التعین فیه»، چون إجماع داریم که تعیین در ثمن معتبر نیست.

«مع أنّه فرق بین «الثمن المعین» و «الشیء المعین»»، جواب سوم این است که در این معاهد إجماع درست است که وصف یکی است، اما موصوف دوتاست و دارد که «لو باع شیئاً معیناً»، اما نمی‌گوید «بشیء معین آخر»، بلکه می‌گوید: «بثمن معین»، که بین ثمن معین و شیء معین، فرق وجود دارد، «فإنّ الثانی ظاهرٌ فی الشخصی بخلاف الأوّل»، یعنی شیء معین ظاهر در شخصی است، که منشأ این ظهور هم، ظهور عرفی است، که عرف وقتی می‌گوید: شیء معین، یعنی یک شیء معین خارجی، اما در ثمن معین ظهور در معین مشخص خارجی ندارد، چون در غالب معاملات ثمن عنوان کلی دارد.

در میان معاملاتی که در بازار امروز واقع می‌شود، در چند درصد آن ثمن معین خارجی است، مثلاً وقتی یک کیلو میوه می‌خرید، آیا می‌گویید که: این یک کیلو میوه را در مقابل این دویست تومان معین دست خودم دارم می‌خرم، یا اینکه در مقابل ثمن کلی به شما می‌فروشد؟ لذا اگر معامله را به هم زدید، یک دویست تومان دیگر به شما برمی‌گرداند، که این ثمن کلی است، پس چون در غالب معاملات ثمن کلی است، پس اگر معین وصف ثمن قرار گرفت، نمی‌توانیم بگوییم که: ظهور در معین مشخص خارجی دارد.

«و أمّا معقد إجماع التذکرة المتقدّم فی عنوان المسألة فهو مختصّ بالشخصی»، اما معقد إجماع تذکره که در ابتدای خیار تأخیر بیان کردیم مختص به شخصی است، که شیخ(ره) فرموده: این «شیئاً» اعم از شیء معین خارجی و شیء کلی نیست، بلکه به قرینه‌ای که وجود دارد، شیء معین و مشخص خارجی است و قرینه‌اش این است که «لأنّه ذکر فی معقد الإجماع «أنّ المشتري لو جاء بالثمن فی الثلاثة فهو أحقّ بالعین»»، علامه(ره) ذکر در معقد إجماع فرموده: اگر مشتری در این سه روز ثمن را آورد، أحق به عین است، که مرحوم شیخ(ره) بر این لفظ «عین» تکیه کرده‌اند، «و لا یخفی أنّ «العین» ظاهرٌ فی الشخصی»، و مخفی نیست که «عین» ظهور در عین معین و مشخص دارد، «هذه حال معاهد الإجماعات»، این حال معاهد اجماعات بود.

«و أمّا حدیث نفی الضرر، فهو مختصّ بالشخصی»، اما لاضرر هم که یکی از ادله‌ی خیار تأخیر بود، مختص به مبیع شخصی است، «لأنّه المضمون علی البائع قبل القبض»، چون لاضرر را در این بستر پیاده کردیم که به بایع بگویند: حق نداری دست به این مبیع بزنی و اگر هم تلف شود بر عهده‌ی خودت است و از آن طرف هم بگوییم که: خیار نداری و مضمون بر بایع قبل از قبض همین عین شخصی است، «فیتضرّر بضمانه و عدم جواز التصرف فیه و عدم وصول بدله إلیه، بخلاف الكلّی»، پس بایع

به سبب ضمان و به سبب عدم جواز تصرف در این عین شخصی و عدم وصول ثمن به او ضرر می‌کند، به خلاف الکلی، که در آن تلف معنا ندارد.

بحث اخلاقی هفته

روایتی را که در هفته‌ی گذشته خواندیم، واقعاً تکان دهنده بود و مناسب دیدیم که باز مقداری حول این روایت، دو سه جمله‌ای اشاره کنیم، ولو اینکه حق چنین روایاتی، در این چند دقیقه‌ی کوتاه ادا نمی‌شود.

در هفته‌ی گذشته عرض کردیم که در روایت وارد شده است که «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ أَذْنِي مَا يَكُونُ بِهِ الْإِنْسَانُ مُشْرِكاً»، از امام صادق (علیه السلام) سؤال کردند که کمترین چیزی که انسان را در وادی شرک قرار می‌دهد چیست؟

حضرت فرمودند: «قَالَ فَقَالَ مَنْ ابْتَدَعَ رَأْيًا فَأَحَبَّ عَلَيْهِ أَوْ أَبْغَضَ عَلَيْهِ»، کسی که رأی را ابداع کند، بعدش هم موافقین یا مخالفینی پیدا کند، که این یک مفهوم کلی و وسیعی است، اما مصداق بارزش در مورد شئونی است که مربوط به ما است.

عرض کردیم که مسئله‌ی فتوا دادن واقعاً مسئله‌ی بسیار مشکلی است، یکی از چیزهایی که بزرگان ما خیلی واقعاً تکیه داشتند، روی این مسئله این بوده است که به زودی فتوا نمی‌دادند، در أحوالات بعضی از مراجع گذشته است که نقل می‌کنند که وقتی بعضی از مقلدینشان اولین استفتاء را از ایشان کردند و خواستند فتوای خودشان را بنویسند، در آن استفتاء دستانشان می‌لرزید و اشک می‌ریختند که می‌خواستند خودشان را در منصبی قرار دهند، که منصب ائمه‌ی معصومین و پیامبر بزرگوار (صلوات الله عیهم) بوده است، که این باید واقعاً در ما وجود داشته باشد و اگر نباشد، بدانیم که به جایی نخواهیم رسید.

دیروز یکی از آقایان گفت که: حاشیه‌ای بر یک کتاب فقهی نوشتم، خیلی هم سن نداشت، وقتی کتاب را گرفتم، دیدم که اکثر عباراتش از جهت عربی و ادبی غلط و اصلاً بسیار اشتباه بود، حال کاری به این جهات ادبی نداشتم، سه سؤال بسیار ابتدایی از وی کردم و دیدم که به طور کلی ناآشناست، اما با یک تکبری می‌گفت که: بر یک کتاب فقهی حاشیه زدم و فتوای خودم را بیان کردم.

به تعبیر این روایت، این عمل شرک بزرگ و به تعبیر خیلی عوامانه واقعاً یک لامذهبی می‌خواهد، که کسی مقید به چیزی نباشد و همین طور قلم بگیرد و بگوید: «هذا واجب و هذا حرام»، باید اول این را در خودمان پیاده کنیم و بدانیم که تا مرز رسیدن به فتوا خیلی فاصله داریم.

اینکه مرحوم شیخ (ره) در یک فرع کوچک این همه زحمت می‌کشد که آیا در خیار تأخیر باید مبیع معین باشد یا نه؟ این طرف و آن طرف می‌زند، تا به یک نتیجه‌ای برسد، این بعد از این بوده است که شصت هفتاد سال زحمت کشیده، در آخر هم نمی‌تواند به طور قاطع فتوایی را بدهد، اما متأسفانه در ماها، این به صورت یک آفتی شده است.

طلبه‌ای است که یک یا دو سال درس خارج می‌رود، بعد می‌گوییم که: چرا شرکت نکردی، می‌گوید: دیگر نیاز ندارم و بحمدلله آن ملکه‌ی إجتهد را در خودم می‌بینم، که اینها چیزی است که شیطان برای انسان تزیین می‌کند.

یکی از کارهای شیطان این است که تزیین می‌کند و شیطان مزین است، که در هر گروهی به فراخور همان گروه و تزیین شیطان در ما این است که زود انسان بخودش بگوید که: آدم باتقوا و مجتهدی هستم، لذا اگر در اولین مرتبه در زهدمان آمد که واقعاً باتقوا هستیم، بدانیم که تیر اول شیطان به سوی ما رها شده است.

در این زمینه داستان‌ها و جریان‌هایی داریم که وقت اجازه نمی‌دهد عرض کنم، که اگر در مرحله‌ی اول، اولین تیری را که شیطان به انسان رها کرد، انسان آن را پاسخ نگوید، مرحله‌ی بعد خیلی آماده‌تر است برای اینکه مرتع برای او واقع شود و دیگر قدرت ندارد که حتی آن وسوسه‌های قبلی را هم از بین ببرد.

زود خودمان را در حد بالا نبینیم، البته این یک راهی است که خداوند به افراد و اشخاصی عنایت می‌کند، که با یک مقدماتی ملکه‌ی إجتهد را نصیب انسان می‌کند، اما این طور نباشد که زود وسوسه شده و بگوییم: ما اهل نظر هستیم و هر چه می‌توانیم زحمت بکشیم.

برای دقت بزرگان و علمای سابق ارزش قائل شویم و فکر نکنیم که اینها وقت اضافی داشتند و بیکار بودند، گاهی اوقات انسان حرف‌هایی را از بعضی از افراد که خودشان هم اهل فضل هستند می‌شنود، اما تعجب می‌کند که چرا این حرف‌ها را می‌زنند و می‌گویند: این همه دقت‌هایی که بزرگان سابق داشتند، برای این است که کار نداشتند، لذا عبارت پراکنی کرده‌اند، در حالی که قضیه اینطور نیست و به دست آوردن حکم خدا بسیار مشکل است و انسان واقعاً باید بلرزد و باید دقت کند، ولو در یک فرع کوچکی باشد.

امروز در جامعه‌ی ما، در بعضی از این روزنامه‌ها، مخصوصاً روزنامه‌های جدید الإحداث، یک مقالاتی را انسان می‌بیند، فرض کنید با یک زنی که اسم خودش را هم حقوقدان گذاشته، مصاحبه‌ای کردند که انسان واقعاً این مصاحبه را که از اول تا آخر می‌خواند، می‌بیند درست با آن احکام شرعی مسلمة قرآن می‌خواهند مخالفت کنند، منتهی در پوشش خیلی جالب و در قالب عوام پسند، که آدم عالم نمی‌پسندد.

فرضاً این مسئله را مطرح کرده‌اند که چطور می‌شود که اسلام اجازه بدهد که اگر مسلمانی، یک مسیحی یا کافر را کشت، اسلام بگوید که: این مسلمان نباید قصاص شود و فقط باید دیه بدهد، بعد هم با کمال وقاحت مسخره می‌کنند و می‌گویند: اگر یک مسلمان پولداری بود، روزی هزار مسیحی را بکشد و دیه‌ی همه‌ی آنها را بپردازد.

این معنایش این است که از فقه و روح دین به هیچ وجهی خبر ندارد، معنایش این است که برای دین اصلاً ارزشی قائل نیست، معنایش این است که بین انسان دیندار و بی‌دین فرقی قائل نیست و اصلاً معنایش این است که بین انسان و حیوان فرقی قائل نیست، که بالأخره سرانجام این حرف‌ها هم به این کشیده می‌شود، که اگر یک انسان حیوانی را کشت، فرقی ندارد که آن هم جاندار است و این هم جاندار، باید قصاصش کنند و اگر حیوان هم انسان را کشت، باید او را قصاص کنند.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين